

درواپسین لحظات

گفت و گو با موسی حقانی

وقتی که در بامداد سوم شهریور سال ۱۳۲۰ آسمان و زمین ایران با صدای ناهنجار تانکها و هواپیماهای متفقین آشنا شد، به درستی معلوم نبود که معنای آن گسترده تر شدن نانه جنگ جهانی است یا محدود شدن آن. چرا که اشغال ایران توسط متفقین هم جنبه پیشگیرانه داشت و هم بسیار تحریک کننده بود و می توانست ارتش آلمان را برای پیشروی در حوزه بالتیک و توجه به جنوب غربی آسیا تحریک نماید.

صرف نظر از آنکه ویژگیهای ژئوپلیتیک ایران زمینه های اشغال نظامی را فراهم آورده بود، اما هزار گونه ملاحظه وجود داشت که نقض استقلال ایران را به صلاح استعمارگران نمی آورد؛ یکی از آنها حایل بودن ایران برای حفاظت از بزرگترین مستعمره انگلیس یعنی هند بود. حال چرا همه این ملاحظات به کنار رفت و ایران تحت اشغال متفقین درآمد یکی از مهم ترین موضوعات در تاریخ معاصر ایران است که از زاویه های گوناگون مورد مطالعه قرار می گیرد. مورخین تاریخ معاصر ایران چه هموطن و چه بیگانه، هر کدام به نوعی به باز کاوی زمینه ها، انگیزه ها، نتایج و آثار اشغال ایران در طول جنگ جهانی دوم پرداخته اند اما اینگونه مقولات اساسی و مهم یا هر بهانه ای که مورد توجه مجدد واقع شوند بیهوده نخواهد بود؛ به ویژه در این دوران خاص که مساله اشغال نظامی کشورها از سوی امریکا و اسرائیل مواجه هستند.

اشغال کشورهای افغانستان و عراق توسط امریکا و حضور اسرائیل در سرزمینهای اشغالی فلسطین ما را به مطالعه موضوعات مشابه آن در تاریخ ترغیب می نماید. از همین رو با موسی حقانی محقق کوشا و توانای تاریخ معاصر ایران گفت و گویی را در این خصوص ترتیب داده ایم که حاصل آن را تقدیم شما عزیزان می کنیم. حقانی که کوششها و اهتمامات او بیش از نامش در عرصه تاریخ نگاری معاصر جریان دارد، با عشقی وافر به دریای موج این عرصه وارد شده و با فعالیتی مداوم قصد آن دارد که خستگی را خسته کند و با بینشی روشن و انصافی آشکار به ادامه کار در این زمینه بپردازد. او با درک قدر و قیمت کار در حوزه تاریخ معاصر، با زحمات علمی و اجرایی قابل ارج خود، علم و عمل را در مسیر پاسداری از تاریخ معاصر به هم پیوند زده است. پای صحبت او می نشینیم تا از گوشه ها و زاویه های مختلف موضوع اشغال نظامی ایران در شهریور ۲۰ را نگاه کنیم. ریشه های آن را باز کاوی و سستیها و پایمردیها را باز شناسیم. به ویژه نقش مصلحان و مبارزان و روحانیون آگاه را مورد نگرش قرار دهیم که چرا و تا چه حدی و با چه خصوصیات به مقوله اشغال نگاهی ویژه داشته اند و امروز نقش آنها در مورد موارد مشابه فعلی چگونه است و یا باید باشد.



● ضمن عرض تشکر از جنابعالی که قبول زحمت

فرمودید و دعوت ماهنامه زمانه را پذیرفتید. برای شروع، بسیاری از صاحب نظران معتقدند که اکثر جنگها و اشغالها و درگیریهای کشورها را می توانیم در قالب مسایل ژئوپلیتیک تجزیه و تحلیل کنیم به این معنی که این موقعیت های جغرافیایی و مسایل ژئوپلیتیک هست که اکثر جنگها و درگیریها رابه ملتها تحمیل می کند، به نظر حضرتعالی این امر چقدر در مورد ایران مصداق دارد و آیا ما اشغال کشورمان در شهریور ۱۳۲۰ را می توانیم در این قالب بگنجانیم؟ به این معنی که موقعیت ژئوپلیتیک ایران دلیل اصلی ورود متفقین به کشورمان بوده است.

□ در اهمیت ژئوپلیتیک ایران واقفیتی است که عمده صاحب نظران هم بر آن تاکید دارند. ارتباطی که ایران بین اروپا و آسیا و خاورمیانه و آسیای میانه برقرار می کند، خود بخود جایگاه مهم ژئوپلیتیک ایران را که سه قاره را به یکدیگر متصل می کند، یعنی قاره آفریقا، آسیا و اروپا. این ویژگی مهم باعث شده که ایران مورد توجه قدرتهای جهانی قرار بگیرد. مضافا اینکه این ویژگی را مناطقی نظیر خلیج فارس، یا هم مرزی ایران با اتحاد جماهیر سابق، یا جمهوری های تازه تاسیس یافته شوروی سابق، از یک طرف و افغانستان و پاکستان، از طرف دیگر اهمیتش را بیشتر می کند. به همین جهت است که به استناد منابع شاید حدود دو هزار سال است که در تاریخ ایران دوره ای نبوده که ایرانیان یا جنگی را مستقیما تجربه نکنند و یا اینکه جنگی در اطراف آنها اتفاق نیفتد و به نحوی مردم ایران تحت تاثیر آن جنگ قرار نگیرند. این نشان می دهد که موقعیت ژئوپلیتیک ایران در مورد توجه قرار گرفتن آن و بروز پاره ای از مشکلات موثر بوده است. برخی از کشورها چنین موقعیتی ندارند و کمتر مورد تهاجم قرار گرفته اند. اما مسایل دیگری هم هست که غیر از مسایل جغرافیایی و ژئوپلیتیک ایران را مورد توجه قرار می دهد، یعنی اهمیت ایران را نشان می دهد و به رخ می کشد. یکی وجود منابع غنی نفت و گاز در کشور ماست. از وقتی که اولین چاه نفت در ایران فوران کرد می بینیم که اهمیت ایران و توجه بیگانگان به آن افزایش پیدا می کند. دوم وجود تشیع و اسلام در ایران است، که این عامل مخصوصا با توجه به رخداد انقلاب اسلامی اهمیت ویژه ای پیدا کرده. ایران بعنوان کشوری که دارای حکومت اسلامی و حکومت دینی هست در دنیا اهمیت مضاعفی از نظر موقعیت جهانی و منطقه ای پیدا کرده و اینها هم می تواند اهمیت این کشور را بیشتر نشان بدهد.

● در ادامه همین مبحث، در بعضی از کتابها و تحقیقات تاریخی در مورد تاریخ معاصر یکی از دلایل عمده حمله متفقین به کشورمان را سیاستهای رضاخان در سالهای آخر حکومتش می دانند، وجه غالب این سیاستها را ژرمن گرایی و یا همان تمایل رضاخان به آلمان و ورود مستشاران آلمانی به کشور ما عنوان می نمایند،



میراث‌های پیروز غلام‌راد

وقتی که اولین چاه نفت در ایران فوران کرد می‌بینیم که اهمیت ایران و توجه بیگانگان به آن افزایش پیدا می‌کند.

این موضوع چقدر صحت دارد؟

این یکی از مسائلی است که متأسفانه در خصوص دوره رضاشاه، نوعی بزرگ‌نمایی در خصوص آن صورت گرفته، حضور ژرمنها را ما نمی‌توانیم در ایران منکر بشویم. در ایران بالاخره از یک مقطعی شاهد حضور آلمانیها هستیم، آثار حضورشان هم هنوز که هنوز است پابرجاست. خیلی از ساختمان‌هایی که در تهران، یا شهرهای بزرگ ایران ساخته شده به‌نحوی توسط متخصصین آلمانی ساخته شده، نظیر کاخ دادگستری، کاخ وزارت خارجه، ساختمان وزارت دارایی، ساختمان پست‌خانه که هم‌اکنون هم در میدان امام موجود است، برخی از کارخانه‌هایی که ساخته شده، اینها آثار معماران و متخصصان آلمانی است. اما اینکه آیا این حضور بیانگر حضور سیاسی آلمان در ایران است، حضور سیاسی که بر حضور سیاسی سنتی انگلستان در ایران بخواهد غلبه کند، این به‌شدت محل تردید است که متأسفانه در بعضی از کتب تاریخ معاصر به غلط وانمود می‌شود که رضاخان گرایش به آلمانها پیدا کرد، به‌واسطه گرایش به آلمانها مورد غضب واقع شد و برکنار شد و ایران هم اشغال شد. ما اگر تاریخ ورود آلمانها را مخصوصاً در دوره رضاشاه در ایران بررسی کنیم، اساساً متوجه می‌شویم که ورود

آلمانها به ایران با چراغ سبز و مجوز انگلیسیها صورت گرفته است. یعنی اصلاً آلمانها نمی‌توانستند در ایران حضور پیدا کنند الا اینکه انگلیسیها این اجازه را می‌دادند و یا حداقل با آن مخالفتی نمی‌کردند. یعنی تا زمانی که رضاشاه از این امر اطمینان حاصل نکرد که انگلیسیها مخالفتی یا ورود متخصصان آلمانی ندارند، این اجازه را نمی‌داد. می‌دانید در این سالها یعنی قبل از جنگ جهانی دوم، آلمانها در واقع با ظهور حزب نازی و بازسازی که از نظر سیاسی کرده بودند، دنبال جبران آن شکست‌هایی بودند که در جنگ جهانی اول متحمل شده بودند، در نتیجه اروپا و دنیا را تحت فشار قرار داده بودند به این عنوان که به ما در جنگ جهانی اول ظلم شده و به‌نحوی فضای حیاتی و فضای اقتصادی برای خودشان طلب می‌کردند. به همین جهت دولت بزرگ امتیازاتی به آلمانها هم در اروپا و هم در خاورمیانه دادند و حضور اقتصادی و فنی آلمانی در خاورمیانه و ایران نتیجه اتخاذ چنین سیاستی از سوی انگلیسیها بود؛ مجوز دادند که ما بعد از آن شاهد حضور آلمانها در ایران هستیم. اما شما در همین سالها سلطه و غلبه و سیاست انگلستان را در ایران مشاهده می‌کنید. با آغاز جنگ جهانی دوم ما شاهد بروز نوعی گرایش

در رضاخان نسبت به آلمانها هستیم. این گرایش البته به معنی این نیست که او کوس استقلال طلبی می زند. می خواهد خودش را از سلطه انگلستان رها کند. رضاخان مانند همه دیکتاتورهای دنیا وقتی می بیند آن حامی اولیه اش با مشکل مواجه می شود و احتمال شکست آن افزایش پیدا می کند به سمت آن قدرت ویا گرایش پیدا می کند. این خوشبینانه ترین حالت است که در این قضیه می توانیم به آن بپردازیم. به نظر می رسد که با پیروزی های اولیه ای که آلمانها در جنگ به دست آورده بودند، رضاخان به این صرافت نژاده بود که اگر آلمانها پیروز بشوند با توجه به سابقه گلیسی او و با توجه به اینکه انگلیسیها او را به قدرت رسانده بودند تکلیف او چه خواهد شد. بنابراین مانند بر دیکتاتور و زورمدار دیگری سعی داشت یک جای ای مطمئنی برای آینده بوجود بیاورد. در همین دوران نمود آلمانها، شواهد متعددی وجود دارد که رضاخان هلیت همکاری را با متفقین و انگلیسیها داشت. بعد از سال ایران و رضاخان تبعید در ابتدای دوره محمدرضا، بران به متحدین اعلام جنگ می کند و رسماً در صف متفقین قرار می گیرد. رضاخان از جزیره موریس طی امه ای به پسرش این کار را تبریک می گوید و گفته از خوبی کردی و صراحتاً هم می گوید «من تعجب می کنم که چرا اینها من را برکنار کردند، من هر نعمتی خواستند انجام دادم و برای من عجیب است که این گونه با من رفتار کردند. در هر صورت بنده ضرور متخصصین آلمانی را اولاً آنقدر جدی نمی دانم، نمی تعداد اینها آنقدر نبود که به زعم متفقین بتوانند ز ایران به عنوان ستون پنجم فعالیت کنند. رضاخان شدت فعالیت های اینها را تحت نظر داشت. عوامل گلستان در حاکمیت ایران حضور قوی داشتند، و در قع اتفاقی بدون نظر آنها صورت نمی گرفت و رضاخان هم خودش این را خوب می دانست، مضافاً نکه خود رضاخان هم در زمره عوامل انگلستان قرار شد. ورود آلمانها به ایران با اجازه متفقین صورت رفت و اساساً این بهانه ای بود برای اشغال ایران. با چه به اینکه هیتلر طی یک اشتباه سیاسی، نظامی به نگ شوروی رفت، یعنی یک جبهه دیگری بر علیه او باز کرد و این درحالی بود که در جبهه های دیگر و فقیهت کسب کرده بود و با یک محاسبه اشتباه پای بسها را هم به جنگ بر علیه خودش باز کرد. وقتی ن اتفاق افتاد انگلیسیها بهترین فرصت را به دست ردند که با اتحاد با شوروی آلمان را تحت فشار قرار مند و با توجه به شرایط خاص شوروی مخصوصاً رمای کشنده ای که در بعضی از بخشهای این رژیم وجود داشت، ارتش آلمان را زمینگیر کنند. وب لازمه این امر کمک رسانی به جبهه شوروی بود، رچیل صراحتاً می گوید که ما برای نابودی هیتلر با عیطان هم پیمان می بندیم که منظور از شیطان ستالین و نظام کمونیستی شوروی است، که این هم عقق پیدا کرد و اینها به عنوان متحد وارد صحنه نگ می شوند. راه های مختلفی برای کمک رسانی به وروی از سوی متفقین وجود داشت اما بهترین راه،

راه ایران بود، یعنی از طریق شمال ایران و این اتفاق هم افتاد. راه آلمانی که رضاخان درست کرده بود، عملاً در این دوره به درد متفقین خورد و آنها توانستند از این امکان برای کمک رسانی به شوروی استفاده کنند. در اینجا سوالی که مطرح می شود این است که چرا متفقین رضاخان را برکنار کردند. آیا با حضور دیکتاتوری چون او بهتر نمی شد امر کمک رسانی به شوروی را سازمان داد؟ در پاسخ باید گفت که شرایط ایران در آن دوره شرایط خاصی بود. نارضایتی عمومی به اوج خود رسیده بود، هر چند مردم به جهت دیکتاتوری رضاخان جرات اظهار نظر نداشتند ولی خشم فروخورده آنها هر لحظه امکان داشت فوران کند و وضعیت ایران را بحرانی کند. اشغال کشور و تداوم دیکتاتوری می توانست وضعیت ایران را به مرحله انفجار برساند، بنابراین عزل رضاخان از سلطنت به مثابه سوپاپ اطمینانی بود که موجب تخلیه خشم مردم شد، در این راستا رادیو B.B.C نیز دست به افشاگری علیه رضاشاه زد. شما این شرایط را در نظر بگیرید، شرایطی که کشوری بیست سال حکومت دیکتاتوری کشنده ای را از سر گذرانده، مردم به شدت ناراضی هستند و حالا هم متفقین و قوای بیگانه می خواهند بیایند و کشور را اشغال کنند، از طرفی اشغال گران میل دارند مسیر امنی را برای کمک رسانی در اختیار داشته باشند و در صورت نامن بودن مسیر آسیب های مختلفی بر قوای متفقین وارد می شد و انگلیسیها برای اینکه هم به شوروی امتیازی داده باشند و هم این جو خفقان آمیز ایران را بشکنند و به عبارتی به مردم ایران یک امتیازی داده باشند ترجیح دادند که رضاخان را از صحنه با این بهانه که او عامل آلمانها است و به آلمانها گرایش پیدا کرده کنار بگذارند. و با این کار به هر دو هدفشان هم رسیدند. هم توانستند روسها را راضی بکنند، چون می دانید در طول دوره رضاخان به واسطه سیاست ضد کمونیستی که انگلیسیها داشتند رضاخان هم طبعاً یک سیاست تند و خشن ضد روسی داشت. و این امر باعث شد که مقامات شوروی از دست رضاخان به شدت عصبانی بشوند و به نحوی بخواهند به او ضربه بزنند. این امتیازی بود که انگلیسیها به آنها دادند، ولی امتیاز، امتیاز محدودی است یعنی رضاخان می رود و پسرش زمام امور را در دست می گیرد. از طرفی هم مردم علی رغم اینکه کشورشان اشغال شد، با رفتن دیکتاتور شادمان شدند و این شادمانی یک فضایی را ایجاد کرد که انگلیسیها و متفقین بتوانند با آرامش کاری را که می خواهند در ایران به انجام برسانند. در حین پاسخهای شما سوالی که برای من مطرح شد این است که آیا ما می توانیم یک نقش بازی گردان و صحنه گردان در این مقطع قابل شویم، همان طور که شما فرمودید عده ای از محققین باز هم اینجا معتقدند که علت اینکه به رضاخان این اجازه را دادند تا با آلمانها رابطه برقرار کند و حتی او را تشویق هم کردند، ظهور حکومت کمونیستی در روسیه یا شوروی توسط لنین بود که اینها می خواستند در شرق و مرکز اروپا

قدرتی در مقابل روسیه ای که تازه به سمت کمونیسم رفته بود ایجاد کنند، آیا این مطلب را شما تایید می کنید و اصولاً آیا می توانیم در این مقطع نقش خیلی پررنگی به صحنه گردانی انگلیس بدهیم. بله هم در نظام بین الملل و هم در کشور ما و در خاورمیانه، انگلستان در این دوره، صحنه گردان تحولات و وقایع است و علی رغم اینکه بعد از جنگ جهانی اول، دچار ضعف شده، اما همچنان دیپلماسی کهنه کار انگلیسی و شبکه جاسوسی گسترده ای که در اروپا، خاورمیانه و در ایران داشت به کمکش آمد و توانست مسایل را صحنه گردانی کند و تحولات بین الملل را به سمت منافع خود سوق دهد. در همین راستا ابتدا محاصره شوروی با تقویت دولت های نظیر دولت آلمان، در دستور کار آنها بود و وقتی هیتلر از کنترل خارج شد اینها مجبور شدند به قول چرچیل با شیطان هم پیمان ببندند و این بار با هدف نابودی آلمان با شوروی متحد شوند. و بعد از جنگ دوباره ما شاهد یک دوره طولانی مدت جنگ سرد بین قدرتهای غربی و شوروی هستیم. این اتحاد، اتحاد موقتی بود، هم خود شوروی از سر استیصال و ناچاری تن به این پیمان و همکاری داد و هم آنها چاره ای نداشتند، می خواستند جبهه دیگری باز کنند و ارتش آلمان را زمینگیر کنند، نقش صحنه گردانی انگلیس را ما کاملاً در منابع و اسناد و مدارک تاریخی در این دوره مشاهده می کنیم.

● سوال بعدی که می خواهیم مطرح کنیم در مورد موضع گیری علما و مردم در مقطع ورود متفقین به کشورمان است. در متون تاریخی که در تاریخ معاصر در مورد این مقطع داریم، اگر بخواهیم به صراحت صحبت کنیم ما نقش پررنگی را در مقایسه با سایر ادوار قبلی و بعدی برای روحانیت نمی توانیم قایل باشیم. این امر از کجا نشأت می گیرد و چه دلایلی باعث شد که روحانیت تا حدودی منفعلانه در این مقطع برخورد کند؟

□ با نگاهی به تاریخ معاصر ایران متوجه می شویم نهادی دینی، مدنی در کشور ما وجود دارد که یکی از اهداف اصلی آن حفظ تمامیت ارضی ایران است، به این معنی که روحانیت شیعه در ایران با توجه به اینکه ایران مرکز تشیع است، اهمیت جدی نسبت به حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران داشت که این یک رابطه مستقیم با حفظ تشیع پیدا می کند. از دوره صفویه به بعد ما رابطه ای عمیق و ناگسستنی بین تشیع و ایران مشاهده می کنیم که در آن، ایران به مثابه ظرفی است که مظلوف آن تشیع است و علما هم این را به خوبی درک کردند، چون وضعیت شیعیان را در کشورهای دیگر مشاهده کرده و ایران را به عنوان یگانه مامن امن تشیع می شناختند تنها یک نقطه در سراسر جهان پیدا شده که حکومت آن تشیع را به عنوان مذهب رسمی خویش اعلام کرده، باعث انسجام شیعیان شده، باعث انسجام فرهنگی و ارضی کشور ما شده، حکومت های ملوک الطوائفی را به حاشیه رانده و یک حکومت مقتدر و مستقلاً در کشور

که داعیه بسط و ترویج تشیع را دارد روی کار آورده است، طبیعی است که علمای شیعه حفظ این سرزمین را وظیفه اصلی خودشان بدانند، یعنی حفظ ایران و حفظ تشیع توأمان در دستور کار علما قرار داشت. برای این موضوع علمای شیعه بهای سنگینی پرداخت کردند، حضور علماء در عرصه‌های نبرد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، برای حفظ این دو مقوله یعنی تشیع و تمامیت ارضی ایران در دو بیست ساله اخیر کاملا حیاتی و جدی است. مبارزات علما برای حفظ ایران و تشیع دارای جنبه‌های ضداستعماری و ضداستبدادی و نیز نظام‌سازی است که این دیگر برمی‌گردد به تحولات پنج شش دهه اخیر، یعنی نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی. در دو بیست ساله اخیر هرچا جنگی بر کشور ما تحمیل می‌شود و هرچا قراردادی بر کشور ما تحمیل می‌شود که استقلال ایران را زیر سوال می‌برد، علماء حاضر می‌شوند و با جانفشانی و با تهییج و بسیج مردم سعی می‌کنند این قرارداد یا این جنگ و یا حمله‌ای که کشور ما را تهدید می‌کند را عقیم بگذارند. برای نمونه در جنگ‌های ایران و روس شاهد حضور گسترده علما هستیم که به درخواست قائم‌مقام و عباس میرزا علما فتاوی‌های صادر می‌کنند که در کتابی به همین نام یعنی فتاوی‌های جهادیه گردآوری شده. صدور فتاوی‌های جهاد باعث می‌شود که جبهه‌های ایران در جنگ‌های ایران و روس از حضور مردم مملو بشود و ما پیروزی‌های گسترده‌ای را بدست می‌آوریم. حتی مقاومت کشور هم در مقابل هجوم بیگانگان به این ترتیب افزایش پیدا کرده، و گرنه آنها به آن مقدار که از اراضی ما اشغال کردند و تحمیلی که بر ما داشتند بسنده نمی‌کردند. در بُعد اقتصادی و استقلال اقتصادی سیاسی ایران شما می‌بینید که مقابله با قرارداد رویتز توسط علما صورت می‌گیرد. مقابله با واگذاری امتیاز توتون و تنباکو به بیگانگان یا به کمپانی رژی توسط علما صورت می‌گیرد و دهها مورد دیگر سراغ داریم. در زمینه فرهنگی شما می‌بینید که علما در نبرد با استعمار و در واقع عوامل آن مورد آزار و اذیت فراوان قرار می‌گیرند. ترور می‌شوند، اعدام می‌شوند، تبعید می‌شوند، به زندان می‌افتند، نمونه بارز را بخوام عرض کنم، درگیری تقریباً صدوپنجاه ساله علما با جریان غرب‌باور است. این درگیری حتی باعث بر سر دار رفتن برخی از علمای ما نظیر مرحوم آقا شیخ‌فضل‌الله نوری و ترور سیدعبدالله بهبهانی شد. آن دیکتاتوری وحشتناک دوره رضاخان اساسا برای همین به‌وجود آمد و مقابله علما در طی آن بیست سال با دیکتاتوری وحشتناک. صحنه دیگری از این مبارزه بود. مبارزه با فرق ضاله نظیر بابیه و بهاییه. عرصه دیگری بود که علما تاوان سنگینی برای این پرداخت کردند، تعداد زیادی از علما ترور شدند و حتی در جریان مشروطه شما می‌بینید بعد از فتح تهران با غلبه بابیها که تا آن زمان در پشت پرده تحولات مشروطه قرار داشتند، انتقام وحشتناکی از علما گرفته می‌شود. تعداد زیادی از علما را ترور کردند و به شهادت رساندند، فقط مرحوم آقا شیخ فضل‌الله

نوری نبود، تعداد زیادی از علما را یا تبعید کردند و یا ترور کردند. قصد داشتند که علنی و رسمی علما را از سر راه بردارند که این میسر نشد و به سیاست ترور فیزیکی، ترور شخصیت و نهایتا تبعید روی آوردند. بنابراین شما اگر این تاریخچه را ملاحظه کنید می‌بینید که ما هیچ مقطعی را سراغ نداریم که علما در مقابل استعمار و بیگانگی تسلیم شوند. مخصوصا در مواقعی که ایران مورد هجوم قرار می‌گیرد خیلی برای آنها اهمیت دارد که اولاً نگذارند ایران مورد هجوم قرار گیرد و ثانیاً اگر مورد هجوم قرار گرفت از همه امکاناتشان برای بسیج مردم در دفاع از کشور استفاده بکنند. شما جنگ جهانی اول را در نظر بگیرید و جنگ هشت‌ساله ایران، یعنی دو جنگ را ما بین این جنگی که الان مورد نظر و بحث ما است یعنی جنگ جهانی دوم را با هم مقایسه می‌کنیم. در جنگ جهانی اول حضور گسترده علما در مقابله با تجاوز روس و انگلیس کاملا مشهود است. شما همین کمیته مهاجرت که در جنگ جهانی اول به‌وجود آمد را در نظر بگیرید، شهید مدرس در راس آن است، حاج آقا نورالله اصفهانی، در قم یا اصفهان به این کمیته ملحق می‌شود و حمایت می‌کند، همه علمای کشور به‌تجوی درگیر دفاع هستند، عشایر به دستور علما وارد صحنه می‌شوند و ما یک مقاومت گسترده‌ای می‌کنیم و نمی‌گذاریم کشورمان در آن شرایط تحت اشغال باقی بماند، در حالی که اینها آمده بودند برای جدا کردن بخش‌هایی از کشور ما. عثمانی با نیت شوم جدایی بخش‌هایی از کشور ما وارد خاک ما شده بود. انگلستان همین‌طور، روسیه هم همین‌طور و واقعا اگر سقوط امپراتوری تزاری صورت نمی‌گرفت و اگر عنایت خداوند و مقاومت مردمی و مقاومت علما نبود قطعا ایران دچار تجزیه می‌شد و سرنوشته بسیار بدی پیدا می‌کرد ولی این مقاومت‌های گسترده خوشبختانه توانست کشور را از آسیب جدی مصون بدارد و تمامیت ارضی ما و استقلال ایران از دست نرود. پس از انقلاب در حالی که در کشور انقلاب کردیم و مشغول مسایل داخلی خودمان بودیم، به تحریک قدرتهای غربی، جنگ هشت‌ساله به ما تحمیل و کشور ما مورد هجوم واقع می‌شود. حدودا سی‌وشش کشور به شکل مستقیم و غیرمستقیم در جنگ عراق و ایران حضور داشتند، یعنی دفاع مقدس ما در مقابل سی‌وشش کشور صورت گرفت و شما هم نقش علما را می‌بینید و هم نقش مردم که برای اولین بار شما در دو بیست‌ساله اخیر می‌بینید جنگی صورت گرفته که هیچ قسمت از خاک ما از کشور جدا نشده است. متأسفانه در جنگ‌های گذشته و مسایل بعد از جنگ غالبا شاهد این بودیم که بخش‌هایی از کشور ما توسط بیگانگان از یک‌پاره وطن جدا می‌شد، اما در جنگ هشت‌ساله با مقاومت گسترده و جانانه‌ای که صورت گرفت هیچ بخشی از سرزمین ما در دست دشمن نماند. حالا باید بررسی کرد که چه اتفاقی افتاد که ما در جنگ جهانی دوم و در زمان اشغال ایران توسط متفقین نتوانستیم مقاومت گسترده و جانانه‌ای انجام بدهیم. برای بررسی این موضوع ما

باید برگردیم به دوره رضاخان و حکومت رضاخان را مورد بررسی قرار دهیم و اصلا ببینیم که این حکومت برای چه بر سر کار آمد و در پایان عمر خودش یعنی بعد از بیست سال چه میراثی برجای گذاشته بود که نوعی شادمانی در بین مردم از رفتن دیکتاتور و نوعی عدم مقاومت در مقابل بیگانگی در این مقطع بروز کرد. از زمانی که ما با غرب مواجه و درگیر شدیم یعنی از تقریباً هزارودویست قمری که این مواجه با جنگ‌های ایران و روس از ۱۲۱۸ قمری به بعد است. هم‌زمان انگلیسیها در هندوستان مشغول چپاول هند هستند و برای حفظ هندوستان، سیاستشان ایجاب می‌کند که در ایران حضور گسترده داشته باشند به تعبیر سرگوراولی برای حفظ منافع انگلستان در هندوستان می‌بایست ایران در وحوش و بربریت نگه داشته شود بنابراین سیاست انگلستان در این دوره نگه‌داشتن ایران در بربریت برای حفظ هندوستان است. اما نفوذ غرب در ایران با موانع جدی و اساسی مواجه شد، یکی از این موانع حکومت قاجار است، علی‌رغم همه‌کاستیها و مشکلاتی که این حکومت دارد که مهم‌ترین آن ناکارآمدی حکومت در مواجهه با غرب و حل مشکلات مردم است. بالاخره حکومت وظیفه دارد از تمامیت ارضی کشور دفاع کند، رفاه مردم را فراهم کند و در واقع زمینه‌های رشد و توسعه کشور را مهیا کند. متأسفانه رژیم قاجار در این سه زمینه به دلایل مختلف ناموفق و ناکارآمد است. با همه اینها اما یک ویژگی‌ای داشت، این رژیم را بیگانگی سرکار نیاروده بود و حتی الامکان هم در مقابل تعدیات بیگانگی مقاومت می‌کرد. به همین جهت اقتدار اندک این حکومت می‌بایستی از بین برود. در هر شرایطی در ایران یک حکومت مقتدر ملی و بومی نمی‌بایستی وجود داشته باشد. به همین جهت سیاست انگلستان، نفوذ در ارکان این حکومت و ناکارآمد کردن آن و سوق دادن تدریجی آن به سمت وابستگی به غرب و خدشه‌دار کردن استقلال فرهنگی، سیاسی، اقتصادی ایران است که نهایتا وقتی دیدند که نمی‌توانند این کار را با رژیم قاجار انجام بدهند، تصمیم گرفتند که کودتا کنند و رژیم را در ایران عوض کنند و می‌بینیم که رضاخان به‌واسطه همین تحلیل و نیاز انگلیسیها بر سر کار می‌آید. نقطه مقاومت دیگر روحانیت شیعه است که اینها عزمشان را جزم می‌کنند برای نابود کردن روحانیت شیعه که ما از همین مقطع شاهد امواج سنگین توطئه برعلیه روحانیت شیعه هستیم که هم در قالب ظهور فرق ضاله نظیر بابیه و بهاییه، و یا فرقی نظیر اسماعیلیه و صوفیه و غیره شاهد آن هستیم و هم در قالب ترور فیزیکی و ترور شخصیت علما توسط برخی از گروه‌های مشکوک مخصوصا در دوره مشروطه. بنابراین این سنگر مقاومت هم باید از بین برود. سنگر دیگر ایلات و عشایر هستند. جامعه ایران در عصر مشروطیت تحت‌تأثیر نظام ایلپاتی است. ایلات و عشایر وجودشان از پاره‌ای جهات در تاریخ ما مثبت بوده، یعنی اینها زنده‌ترین نیروهای رزمی و جنگی ایران بودند که در صورت حفظ آنها ما همیشه

اگر تاریخ ورود آلمانیها به ایران را مخصوصا در دوره رضاشاه بررسی کنیم، اساسا متوجه می شویم که ورود آلمانیها به ایران با چراغ سبز و مجوز انگلیسیها صورت گرفته است



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

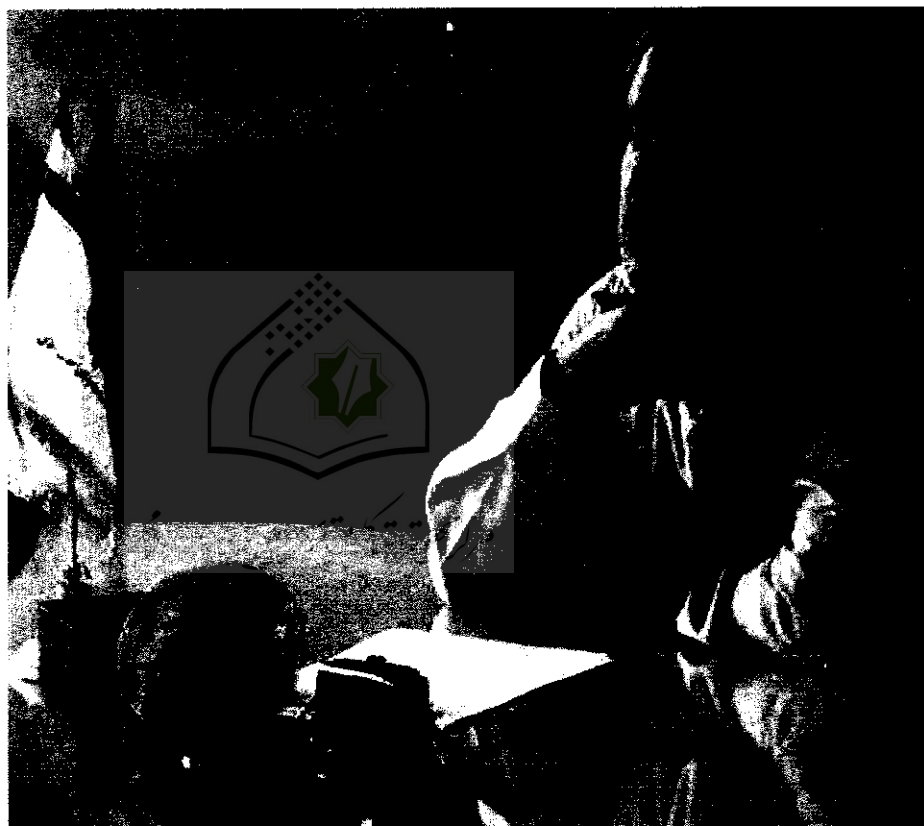
علمای ما وارد شد و نوعی سرخوردگی نسبت به سیاست در آنها بوجود آمد، شرکت فعالی در عرصه سیاسی دارد پس از مشروطه البته تعداد زیادی از آنها به شهادت رسیدند و بقیه هم منزوی شدند. علامه نایینی منزوی شد، مرحوم آخوند خراسانی بهت زده شد از اتفاقاتی که در ایران می افتد و سید محمد طباطبایی همچنین دچار نوعی حیرت و بهت زدگی شد، سید عبدالله بهبهانی ترور شد و وقایعی نظیر آنچه عرض کردم به روحانیت هم آسیب جدی زد ولی نتوانست توان روحانیت را بگیرد. شعائر دینی هم کمابیش در این دوره آسیب دیده بودند، ایلات و عشایر هم به نوعی گوشمالی شده بودند اما هنوز اینها توان مقابله و مقاوت را داشتند. کودتای ۱۳۹۹ با صحنه گردانی انگلستان رخ داد و رضاخان برای اتمام این پروژه روی

عملا مقاومت آن را سلب کنند و دیگر قوه‌ای باقی نمی ماند که بخواهد مقاومت کند. برخی از این کانون‌های مقاومت در دوره قاجار با حوادث ناگواری مواجه شد و آسیبهای جدی دید. سلطنت قاجار به شدت تضعیف شد و بعد از مشروطه شاهد روی کار آمدن احمدشاه هستیم که عملا با توجه به توطئه‌هایی که در اطرافش صورت می گیرد و با توجه به جوان بودن شاه بسیار ضعیف است. او آخرین شاه قاجار است و هر روز که می گذرد، ضعف و فتور سلطنت افزایش پیدا می کند. علمای شیعه هم در جریان مشروطیت آسیب جدی دیدند اما توان خودشان را حفظ کردند، مخصوصا در این مقطع ما شاهد ظهور شهید مدرس هستیم که بعنوان یک رکن ایستادگی می کند و علی رغم آن همه آسیبی که در دوره مشروطه به

ی توانستیم یک قدرت پا در رکاب و جانفشان برای لفظ استقلال ایران داشته باشیم که دشمن این را توجه شد و از دو راه برای سلب این قدرت از ایران برکت کرد، یکی نفوذ در ایلات و عشایر بود که تاسفانه در برخی از ایلات و عشایر ما شاهد نفوذ گلیسیها و جاسوسان انگلیسیها هستیم و دوم نابودی سرکوب اینها و نیز تخته قابو کردن عشایر و کجانشین کردن آنها که منجر به نابودی آنها ی شد. این امر در دوره رضاخان صورت گرفت سنگر مقاومت بعدی اعتقادات مردم و شعائر دینی است که ن هم بایستی خدشه وار که از همان ابتدای قدرت رفتن جریان روشنفکری غیردینی در ایران متاسفانه شاهد هجمه به اعتقادات و شعائر دینی مردم هستیم. وقتی این چهار عامل را از یک کشور بگیرند

کار آمد. یعنی رضاخان وظیفه داشت بعد از کودتای ۱۲۹۹ به حیات سلسله قاجار خاتمه بدهد که در ۱۳۰۴ این کار را می‌کند یعنی سلسله قاجار برداشته می‌شود، حکومت یومی و حکومتی که بالاخره از دل تحولات و مناسبات همین کشور برآمده بود پرکنار می‌شود و یک حکومت صددرصد وابسته به بیگانه به وجود می‌آید که آن رژیم پهلوی است. یعنی برای اولین بار ما شاهد ظهور رژیم در ایران هستیم که وابسته به بیگانه هست و بیگانه آن را سر کار آورده. خوب این رژیم آلت دست و دست‌نشانده بیگانه، می‌بایستی آن پروژه را به اتمام برساند. سقوط قاجاریه صورت گرفت، درگیری و نزاع با علماء دقیقاً یکی دو سال بعد از

ضروری، نظیر رفتن به حمام، نظیر حضور در گورستان و در مجالس و حتی حضور نزد پزشک و دکتر با حجاب ممنوع بود، حتی حضور در اماکن متبرکه نظیر حرم امام رضا(ع) برای زنان با حجاب ممنوع بود و صراحتاً دستور داده بودند که زن‌های باحجاب حق ورود به حرم را ندارند. در این حد ما مشکل پیدا می‌کنیم، عزاداری سیدالشهداء در ایران ممنوع می‌شود، حوزه‌های علمیه به شدت تحت فشار قرار می‌گیرد، و بالاخره آن رکنی که در کشور باعث می‌شد مردم بسیج بشوند و باعث می‌شد که مقاومت صورت بگیرد، به شدت سرکوب و منکوب می‌شود. اصلاً کلاس‌های حوزه از رسمیت می‌افتد، حتی آنطور که مرحوم امام نقل می‌کردند،



قدرت گرفتن رضاخان و قبل از رسیدن او به سلطنت آغاز شد. درگیری شهید مدرس، مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی، مرحوم آیت‌الله آقاجمال اصفهانی و بسیاری از علما با رضاخان در این دوره رخ داد. اما رضاخان هنوز آن جنبه خشن و ضددینی خودش را بر علیه علماء و دین آشکار نکرده است از سال ۱۳۰۷ ما می‌بینیم گرایش به سرکوب علما در رضاخان شدت می‌گیرد، در طی هفت سال از ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۴ به جایی می‌رسد که دیگر شعائر دینی و مردم را هم از تهاجمات خودش در امان نمی‌گذارد. در کشور کشف حجاب صورت می‌گیرد و معضل عمده مردم این می‌شود که چطور می‌توانند ناموس خودشان را حفظ کنند، چطور می‌توانند زنان و دختران خودشان را از کشف حجاب دور نگهدارند و حفظ کنند. می‌دانید در آن دوره زنان ما نمی‌توانستند از خانه خارج شوند حتی برای امور

بعضی از جلسات را در ساعات اولیه روز در بیابان‌های اطراف قم برگزار می‌کردند و بعد متفرق می‌شدند و به طور پراکنده به شهر برمی‌گشتند. هجوم گسترده به مجالس عزاداری سیدالشهداء، به حوزه‌های علمیه واقعا رمق و توان روحانیت را گرفته بود، همچنین هجوم به مردم. آنها را تیز به شدت تحت فشار قرار داده بود در سال ۱۳۱۴ شاهد کشتار وحشیانه مسجد گوهرشاد هستیم. در طی همین سالها شاهد سرکوبی گسترده ایلات و عشایر در اقصی نقاط کشور هستیم. ایلات و عشایری که تا دیروز یعنی جنگ جهانی اول رکن اصلی مقاومت ایرانیان را در مقابل استعمار و بیگانگان تشکیل می‌داده است. بنابراین در طی بیست سال حکومت و سلطنت رضاخان ما شاهد ضعف این چهار نهاد مقاوم و چهار نهادی که می‌توانند نقطه مقاومتی در برابر بیگانه باشند، هستیم. حکومت قاجار از بین

رفت، علماء به شدت آسیب دیدند، مردم به شدت مورد هجوم قرار گرفتند، ایلات و عشایر تحت قابو شدند و توانشان گرفته شد، شعائر دینی هم که می‌توانست همیشه محور بسیج و تهییج مردم باشد آسیب دید. ما در آستانه جنگ جهانی دوم اولاً هیچ نقطه مقاومتی نداریم، یعنی توان مردم با خشونت که رضاشاه و پلیس سیاسی و ارتش بر علیه آنها اعمال کردند گرفته شد و عملاً کسی باقی نماند که انگیزه داشته باشد مقاومت کند. حاج شیخ عبدالکریم حائری با آن فشاری که به او وارد کردند در انزواء مرحوم می‌شود. مرحوم مدرس را در تبعید به شهادت می‌رسانند و علمای دیگر دایماً در حال فرار بودند و در خوف بسر می‌بردند و مجبور بودند که خودشان را پنهان کنند و همین طور مردم ما، بیست و پنج هزار نفر توسط پلیس سیاسی رضاخان کشته می‌شوند، بدون اینکه کسی از سرنوشت اینها مطلع شود. این غیر از اعدام‌های رسمی و کشتارهای دسته‌جمعی و معروف است. بنابراین توان مقاومت گرفته می‌شود و مردم منتظرند که کسی بیاید و اینها را از دست خونخواری که بر آنها حاکم شده و همه چیز کشور را به نفع خودش ضبط و مصادره کرده، نجات دهد. بی‌مناسب نیست که به غارت اقتصادی کشور در این دوره هم اشاره کنیم. از لحاظ اقتصادی ما شاهد حاکم شدن اقتصادی دولتی و بسته هستیم که در راس آن شاه قرار دارد و تمام کشور در اختیار اوست. بودجه نفت در کشور ما سرنوشت و تاریخچه‌اش معلوم نیست، یعنی هیچ آمار رسمی که بیانگر درآمد نفت باشد ثبت نشده و معلوم نیست درآمد حاصل از فروش نفت ایران در این چند ساله در کجا هزینه شده است. چون مستقیم در اختیار شاه بود و او هر کاری که دلش می‌خواست می‌کرد و در این زمینه اصلاً پاسخی نمی‌دادند. در زمینه بودجه ارتش به‌هیچ‌وجه به کسی پاسخ نمی‌دادند و هیچ جا ثبت نمی‌شود، یعنی کسی نمی‌توانست ببیند که چه اتفاقی در این مملکت دارد می‌افتد. یا پول این ملت ارتش دارد بسیج می‌شود و متشکل می‌شود، کارکردش برخورد با مردم و ایلات و عشایر است. نشان می‌دهد که آن ارتش متحدالشکلی که رضاخان ایجاد کرد و این همه هزینه از بیت‌المال مردم صرف شد و به‌عنوان سند افتخار به نام آنها در تواریخ دولتی و شاهنشاهی ثبت و ضبط شد، کارکرد این ارتش عملاً فقط سرکوب مردم بود. در شهریور بیست شما می‌بینید که این ارتش مقاومت نمی‌کند. وقتی ارتش هم مقاومت نمی‌کند، دیگر تکلیف مردم و روحانیت و ایلات و عشایر با آن بلایی که به سرشان آمد روشن است. ارتش شاهنشاهی با سه روز مقاومت آنچنان مضمحل می‌شود که سربازها خودشان دست به غارت پادگانها می‌زنند و در گزارش‌های تاریخی وجود دارد که صف‌های طولیل سربازان را می‌دیدند که اسلحه‌های خودشان را یا فروختند و یا جا گذاشته‌اند و پای پیاده دارند به شهرها و روستاهای خودشان بازمی‌گردند. در هر صورت این نتیجه آن سیاست اسلام‌زدایی و فروش استقلال ایران به بیگانگان بود که متأسفانه

مکان مقاومت را از مردم گرفت ولی اینطور نبود که جامعه ما بمیرد و از بین برود. می‌دانید علی‌رغم آن همه فشار، جامعه ایرانی مستعد بود که به‌تجوی نودش را بازسازی کند و انتقام این دوره سیاه را بگیرد نه ما بعد از این شاهد رشد جریانات مذهبی در ایران س از رضاخان هستیم و قطعاً اگر دوره رضاخان ادامه بنا می‌کرد ما مقاومت‌هایی را در تاریخ خودمان شاهد و دیدیم ولی این خشونت غیرقابل توصیف و وحشتناک نه واقعا آنهایی که دوره سلطنت این پدر و پسر را بر بران درک کرده بودند وقتی می‌خواستند دیکتاتوری بن دو را با هم مقایسه کنند، رضاخان را از لحاظ شدت دیکتاتوری بسیار سخت توصیف می‌نمایند و تصویری ه از آن دوران ارایه می‌دهند تصویر وحشتناکی است. بنابراین مراجع و روحانیت با توجه به این برخوردی که آنها شد، مترصد یک فرصت بودند، فضایی برای آنها بهیا نبود، ضمن اینکه آن دو رکن را هم از آنها گرفته بودند، هم مردم به‌شدت تحت فشار بودند، به جهت نکه شاعر دینی را نتوانند پیاده کنند و هم ایلات و شایر سرکوب و منکوب شده بودند، حکومت هم که ساسا راهی جدای از مردم و ایلات و عشایر می‌رفت. اگر بپذیریم که دیکتاتوری یک تعریف خاصی ارد و بر اساس همین تعریف دیکتاتورها نیز به م شباهت دارند، آیا می‌توانیم بین سرکوب مدید رضاخان با آن چهار محور که شما به آن ساره کردید و اقداماتی که صدام حسین در شورش انجام می‌داد یک شباهت برقرار کنیم و دم تحرک مردم و ارتش عراق در هنگام ورود وای متجاوز را تشبیه کنیم به موقعیت زمانی رود متفقین به ایران؟

[بله، صدام هم در واقع از بسیاری جهات شبیه شاه است، هم روی کار آمدنش، هم دوره حکومتش و هم نحوه کنار گذاشتن و سقوطش. از هت روی کار آمدن می‌دانید که حزب بعث مولود طئه پنهان سازمان سیا در عراق است. یعنی سازمان یا و یا سازمان جاسوسی آمریکا به این نتیجه می‌رسد ه از دل حزب بعث افرادی را انتخاب کند برای کودتا به‌دست گرفتن قدرت که منجر به کودتای حزب بعث شود و رفته‌رفته شخص صدام حسین به‌عنوان هره برجسته و اصلی حزب بعث مطرح می‌شود که ناد جاسوسی و رابطه صدام با این سازمان افشا شده ست. صدام هم عین رضاخان وظیفه داشت روحانیت یعه و شیعیان و اساساً هر نوع گرایشی اسلام‌گرایی را عراق از بین ببرد. با توجه به اینکه اکثریت مردم راق، حدود ۷۰٪ مردم عراق را شیعیان تشکیل دهند من این تاکید را دارم، و اصلاً صدام با صراحت ن‌گوید که وظیفه من نابودی شیعیان و ایرانیان ست. جنگ هشت‌ساله علیه ایران هم دقیقاً در همین ستا یعنی برای مقابله با انقلاب اسلامی و نابودی یبع و ایران صورت گرفت که برای تحقق آن بحث تزیه ایران و سرنگونی نظام جمهوری اسلامی به‌شدت تعقیب می‌کردند. تلاش برای نابودی یعیان ایران و عراق از اهداف اصلی حزب بعث در

منطقه بود که در قالب جنگ‌تحمیلی و نیز کشتار گسترده شیعیان تجلی پیدا کرد. بنابراین ما شاهد همین سیاست خشن در عراق هستیم. چیزی حدود شش میلیون نفر در عراق توسط دستگاه مخوف صدام کشته می‌شوند. الان گورهای دسته‌جمعی که به‌دست می‌آید، اسامی علمایی که توسط این رژیم به شهادت رسیدند و خشونت‌هایی که این رژیم در برخورد با مردم داشت، آشکار شده است. البته برای درک ابعاد واقعی سببیت رژیم بعثی نیاز به تحقیق و تفحص بیشتری است. شما ببینید در این رژیم اگر کسی مخالف رژیم بود نه تنها خودش بلکه خانواده‌اش هم در معرض آسیب قرار می‌گرفت، یعنی خانواده مخالف هم نابود می‌شد و به همین جهت است که ما آمار بالایی کشتار مردم در عراق را داریم. و عملاً این کشوری را که می‌توانست به‌عنوان عقبه جهان اسلام در مقابله با صهیونیسم باشد به ورطه سقوط و اضمحلال کشاند در حدی که ما الان شاهد آن هستیم. برخورد با ایلات و عشایر یا در واقع گرفتن توان آنها هم یکی از وظایفی بود که صدام نظیر رضاشاه داشت و به آن عمل کرد. حضور ایلات و عشایر در عراق به مراتب از ایران قوی‌تر است. شما ثورة‌العشرین، انقلاب ۱۹۲۰ عراق را اگر مورد بررسی قرار دهید می‌بینید که اصلاً بدنه اصلی روحانیت و عشایر هستند و این توان را هم صدام سعی داشت از آنها بگیرد، ضمن اینکه همانند رضاخان به ثروت‌اندوزی روی کرد، اکنون دیگر ثروت افسانه‌ای و کاخ‌های افسانه‌ای صدام زین‌زد عام و خاص است که همه مشاهده می‌کنند. صدام هم مانند همه دیکتاتورهای دیگر و مانند رضاخان مراکز و نقاط مقاومت را در ملت عراق از بین برد و بقدری وحشیانه رفتار کرد که این ملت بالاخره آرزو می‌کردند دستی از غیب بیرون بیاید و او را از بین ببرد. آنها قطعاً توقعشان این نبود که این دست غیب دست آمریکا و انگلیس باشد، اما همانند ایران در ۱۳۲۰ متأسفانه این اتفاق در عراق افتاد و آن دستی که رضاخان را از صحنه خارج کرد، عملاً صدام را هم به این نحو از صحنه خارج می‌کند. از بررسی تطبیقی بیست سال حکومت رضاخان و حکومت صدام در عراق می‌بینیم که دقیقاً اینها راه‌های مشابهی را می‌روند و به نتایج مشابهی هم می‌رسند. صدام هیچ جایگاهی در بین مردم نداشت، حتی در بین ارتش عراق هم جایگاهی نداشت. سقوط غیرمنتظره ارتش عراق در مقابل مهاجمین نشان داد که ارتش انگیزه‌ای برای دفاع از صدام نداشت. نکته دیگر اینکه ما می‌بینیم بغداد همانند تهران در شهریور ۲۰ فتح می‌شود و در یک توافق پنهانی که بین دیکتاتور و نیروهای متفقین صورت می‌گیرد، کشور به اشغال درمی‌آید و دیکتاتور به سلامت از کشور خارج می‌شود. من حدس پریماکف نخست‌وزیر سابق روسیه که حدود یک هفته قبل از شروع جنگ با صدام دیدار داشت و پیشنهاد پوتین را مبنی بر دادن پناهندگی به صدام به او ارایه کرده بود پس از ناپدیدشدن صدام و سران حزب بعث اظهار کرد: من به صدام گفتم برای جلوگیری از جنگ بهتر

**شرایط ایران در آن دوره
شرایط خاصی بود. نارضایتی
عمومی به اوج خود رسیده بود،
هر چند مردم به جهت
دیکتاتوری رضاخان جرات
اظهار نظر نداشتند ولی خشم
فروخورده آنها هر لحظه امکان
داشت فوران و وضعیت
ایران را بحرانی کند. اشغال
کشور و تداوم دیکتاتوری
می‌توانست وضعیت ایران را به
مرحله انفجار برساند، بنابراین
عزل رضاخان از سلطنت به مثابه
سوپاپ اطمینانی بود که موجب
تخلیه خشم مردم شد**

**رضاخان می‌رود و پسرش زمام
امور را در دست می‌گیرد. از
طرفی هم مردم علی‌رغم اینکه
کشورشان اشغال شد، با رفتن
دیکتاتور شادمان شدند و این
شادمانی یک فضایی را ایجاد
کرد که انگلیسیها و متفقین
بتوانند با آرامش کاری را که
می‌خواهند در ایران به‌انجام
برسانند**



نهادی دینی - مدنی در کشور ما وجود دارد که یکی از اهداف اصلی آن حفظ تمامیت ارضی ایران است. روحانیت شیعه در ایران با توجه به اینکه ایران مرکز تشیع است، اهتمام جدی نسبت به حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران دارد، این مساله یک رابطه مستقیم با حفظ تشیع پیدا می کند

در دوپست سال اخیر هر جا جنگ و یا قراردادی بر کشور ما تحمیل می شود و استقلال ایران را زیر سوال می برد، علماء حاضر شده و با جانفشانی و تهییج و بسیج مردم سعی می کنند این قرارداد، جنگ و یا حمله ای که کشور ما را تهدید می کند را عقیم بگذارند

است وی عراق را ترک و به روسیه پناهنده شود، اما صدام مخالفت کرد. پریماکف نتیجه می گیرد که ظاهراً پیشنهادهای بهتری به صدام شده بود که پیشنهاد ما را نپذیرفت و در واقع با یک توافق پنهانی از کشور خارج می شود و در ایران پسر رضاخان جایگزین او می شود ولی در آنجا آلان نیروهای امریکایی جایگزین صدام می شوند چون امکان این دیگر وجود نداشت که اینها بخواهند خانواده صدام یا حزب بعث را باقی بگذارند. یک بحثهایی حتی در ابتدای جنگ می شد که ساختار حزب بعث دست نخورده و باقی بماند ولی به قدری ابعاد جنایت حزب بعث در عراق گسترده است و به قدری آگاهی عمومی نسبت به این جنایتکاران افزایش پیدا کرده که دیگر نمی توانستند این سناریو را پیاده کنند. در شهریور بیست هم آگاهی عمومی نسبت به جنایت رضاخان آنقدر فراوان نبود و هم پسرش به اندازه پسران صدام در جنایتکاری پدر سهیم نبود البته بعدها که ما شاهد جنایات و آلودگی محمدرضا پهلوی در دوره حکومتش از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ هستیم که وی نیز دچار سرنوشتی نظیر سرنوشت پدرش می شود.

● تا آنجا که من اطلاع دارم از دوره مشروطه تقریباً گرایش به ایجاد حزبها و سازماندهی مردم در این قالب در کشور ما شکل گرفت و در این سالها تا شهریور ۱۳۲۰ هم کج دار و مریز ادامه داشت. می خواستم از حضورتان این سوال را بکنم که در آستانه سقوط دولت رضاخان و سالهای بعد از آن این گرایش احزاب به چه شکلی بود، تعامل و برآیند اینها به خصوص در سالهای بعد از سقوط رضاشاه به چه طریق عمل می کردند؟

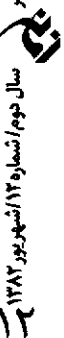
□ ما در دوره رضاخان رفته رفته شاهد اضمحلال احزاب هستیم و بیشتر، نهادهای دولتی در این دوره فعال هستند، حتی آن حزب دمکرات که عملاً اکثر اعضای آن به رژیم رضاخان پیوستند، نظیر تقی زاده در دل دیکتاتوری رضاخان مجبور می شوند که مضمحل بشوند. گروه های کمونیستی که تکلیفشان مشخص بود یا آن قانون منع فعالیت های کمونیستی اینها نتوانستند فعالیت گسترده ای کنند، با دستگیر شدن تقی ارانی و گروه ۵۳ نفره عملاً اینها هم به محاق رفتند. گروه های سوسیالیستی نظیر حزب سوسیالیست سلیمان میرزا که با ترفندی که رضاخان به کار بست، با گرایش های سوسیالیستی کلاه گشادی سرشان رفت چون اینها زمینه را برای روی کار آمدن رضاخان فراهم کردند اما بعد توسط رضاخان به محاق کشانده شدند. در دوره رضاخان روحانیت و تشکل های دینی را اینها در هر شکل و قالبی سعی کردند یا محدود کنند و یا جایگزین برای آن ایجاد کنند و زمینه نابودی اش را فراهم کنند. در این دوره می بینیم هیات های دینی و مذهبی در کشور به عنوان مردمی ترین تشکل های دینی ممنوع می شود، در کنار حوزه و در مقابل حوزه نهادهایی نظیر موسسه وعظ و خطابه و یا دانشکده معقول و منقول ایجاد می شود و سازمان های دولتی

نظیر سازمان پرورش افکار، فرهنگستان ایجاد می شوند، اینها سعی دارند که در واقع به نحوی جای خالی احزاب را پر کنند. بنابراین ما خیلی شاهد تکاپوی احزاب نیستیم. حتی حزب ایران نو متعلق به تیمورتاش علیرغم اینکه کمک زیادی به رضاخان کرد و زمینه های پیروزی را برای او فراهم کرد، مخصوصاً در عرصه مبارزه با علما و شاعران دینی، این را هم رضاخان در واقع خیلی بها نداد و مجبور شدند بساط خودشان را جمع کنند. اینها احزاب و گروه هایی هستند که به رضاخان وفادار هم بودند. بنابراین ما در آستانه شهریور بیست در واقع حزبی نداریم که بخواهد خیلی فعال باشد، اما زمینه این تحولات وجود دارد. یک گروه مخفی در این دوره در ایران فعال هستند و آن هم شبکه فراماسونری که البته خودشان مدعی هستند که در دوره رضاخان ما تحت فشار بودیم و نمی توانستیم خیلی آزاد عمل کنیم، اما اسناد نشان می دهد که اینها حتی توانستند در دوره رضاخان لژیهای با درجات عالی هم در کشور تأسیس کنند، اما خوب نوعی پنهان کاری گسترده هم در فعالیت اینها ما مشاهده می کنیم. بعد از شهریور بیست احزاب شروع می کنند به بازسازی و سازماندهی مجدد، حزب توده ایجاد می شود، هیاتها و تشکلهای مذهبی فعال می شوند، حوزه علمیه قم فعال می شود و علما در شهرستان های مختلف فعال می شوند، حزب برادران در شیراز راه می افتد که یک حزب کاملاً دینی است که از جمع شدن سیزده هیات دینی شکل می گیرد که مرحوم آیت الله حاج آقا نورالدین حسینی شیرازی در راس آن قرار دارد و به این نحو ما شاهد سازماندهی مجدد گروه های مذهبی هستیم که دیگر به شکل حزب و تشکل هم درمی آید، نظیر فداییان اسلام، یا تشکل های مذهبی که در دوره نهضت ملی شدن نفت ما شاهد آن هستیم. نیروهای ملی هم به نحوی سعی می کنند خودی نشان بدهند که ما شاهد تشکیل جبهه ملی هستیم که از ائتلاف چند حزب به وجود می آید. بعضی از حزب های ناسیونالیستی و شوونیستی نظیر سومکا در همین دوره بعد از ۱۳۲۰ فعال می شوند که ظاهراً داعیه مبارزه با متفقین را دارند، اما بعضاً در بین آنها عناصر وابسته به متفقین هم حضور دارند. ما بعد از شهریور بیست شاهد گسترش احزاب در کشورمان هستیم و بهار رشد حزبها در جریان نهضت ملی شدن نفت از ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲ است که با دیکتاتوری محمدرضا و وقوع کودتای ۲۸ مرداد ما دوباره شاهد افول و سرکوبی احزاب هستیم، البته این احزاب هم در واقع از طیف های مختلف و با وابستگی های مختلف هستند، حزبی نظیر حزب توده صراحتاً وابسته به شوروی است، بعضی از احزاب وابسته به انگلیسیها هستند و بعضی از احزاب هم مستقل هستند و دارای گرایش های مردمی و بعضاً ملی هستند. از ۱۳۳۲ به بعد دوباره شاهد ظهور احزاب دولتی در تاریخ خودمان هستیم که نهایت به حزب یکپارچه رستاخیز، یا نظام تک حزبی در اواخر دوره محمدرضا می رسیم. احزاب تأثیرشان بر تحولات این دوره گسترده است و

اتیر عمیقی دارند، مخصوصاً در جریان نهضت ملی مدن نفت تحولات متعددی را باعث می‌شوند. پس از سقوط رضاخان ما شاهد ظهور احزاب چپ‌گرا ملی، مذهبی، ناسیونالیستی و... هستیم. به‌اضافه احزاب وابسته به سیاست انگلستان در ایران، مانند حزب فیقان و دهها حزب دیگری به‌وجود آمد که اینها عمدتاً دولتی هستند و یا دربار پشت آنها قرار دارند، که در آقع می‌شود گفت دربار و سفارت انگلستان پشت آنها راز دارند و یا مستقیماً با شبکه‌های جاسوسی انگلستان در ایران کار می‌کنند، اینها موفق می‌شوند بریانات نفوذی قوی تشکیل دهند، برای مثال در حزب وده با نفوذ عوامل جاسوسی انگلستان شاهد به‌وجود آمدن جریان‌های هستیم که معروف به توده نفتی می‌شود. اینها ظاهراً توده‌های هستند و وابسته به حزب توده و شوروی ولی عملاً سازمانده اینها و کسی که اینها را سازماندهی می‌کند شرکت نفت انگلیس و ایران و سفارت انگلستان و شبکه‌های جاسوسی انگلستان است. بنابراین با سقوط رضاخان ما شاهد ظهور و بروز احزاب مختلفی هستیم که به تدریج بروز و ظهور پیدا می‌کنند. اولین جریان‌های که در بین مردم ظهور کرد، بریانات مذهبی است به‌خاطر آن سرکوب گسترده‌ای شد و به‌خاطر اینکه متن جامعه ما جامعه دینی و مذهبی است. با پیداشدن زمینه فعالیت بلافاصله در قالب هیات‌های مذهبی متشکل می‌شوند. منتهی اینها شکل تشکل حزبی نبود، عرض کردم به‌شکل جماعات و هیات‌های مذهبی بود. بعداً فداییان اسلام و جمعیت برادران مرحوم آیت‌الله‌حاج آقانووردین سینی شیرازی را می‌بینیم که اینها حالت حزب و در راه‌های از اوقات از جهت مردمی حزب فراگیری شکل می‌گیرد. احزاب ناسیونالیستی در این دوره فعالیت سترده‌ای دارند البته بعضی از اینها گرایش‌های اشتیستی دارند، نظیر حزب سومکا که بعد در تحولات نت هم اینها اتفاقاً بیشترین افراط را داشتند، حزب ران و یا حزب پان‌ایران‌سیم که بیشتر ناسیونالیست هستند و بعد از تجمع بعضی از این احزاب جبهه ملی سپس می‌شود که آن هم فراز و نشیب گسترده‌ای داشته، علاوه بر این جریان‌ها شاهد بوجود آمدن نوعی زایش سوسیالیستی در درون جریان‌های چپ هستیم که ن جریان سوسیالیستی هم در بین کمونیست‌ها است، منی هم از دل حزب توده بیرون می‌آید، نظیر جریان موم و خلیل ملکی و هم در بین نیروهای مذهبی است نظیر سوسیالیست‌های خدایپرست که دکتر سامی و کتر شریعتی و خیلی از این شخصیت‌ها در آن حضور داشتند.

« بسیاری از محققین جوان نسل سوم وقتی که تاریخ را مطالعه می‌کنند در این مقطع به‌اسم فروغی خیلی برمی‌خورند، به ویژه در هنگام سقوط رضاخان و روی کار آمدن فرزندان محمد رضا. یک مقدار در مورد این شخصیت و نقش او در این مقطع توضیح بدهید. آ‌محمدعلی فروغی، فرزند محمدحسین فروغی است و فرزند محمد مهدی ارباب. این خانواده معروفند به





اینکه سابقا یهودی بوده‌اند و در زمره جدیدالاسلامها هستند، یعنی یهودیانی که به‌نحوی و با هر دلیلی گرایش به اسلام پیدا می‌کنند که عمدتا در اینها مخصوصا آنهایی که وارد عرصه سیاست می‌شوند ما این گروه را بیشتر یک گروه سیاسی می‌بینیم تا یک گروه دینی و قلبی. یعنی اینها به جهت اینکه بتوانند در ساختار سیاسی نفوذ کنند ظاهرا تغییر مرام می‌دهند اما باطن بر همان مشی و سیاق سابق خودشان حرکت می‌کنند. اینها از همان دوران قاجار فعالند و خانواده گسترده‌ای هم هستند. یعنی شما از یک طرف محمدعلی فروغی معروف به ذکاءالملک را می‌بینید، از یک طرف برادر او ابوالحسن فروغی را می‌بینید که اینها در تحولات مشروطیت ایران و انحراف مشروطه ایران نقش اساسی را ایفا می‌کنند. ابوالحسن بیشتر در زمینه ترجمه رمان‌های خارجی به زبان فارسی فعال است که آن هم گزینشی است یعنی در واقع رمان‌هایی را ترجمه می‌کنند که به‌نحوی تغییرات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، در ایران را تشویق و ترغیب کند و غربگرایی را در ایران ترویج کند. حضور اینها را در لژ بیداری ایران و لژهای فراماسونری و دیگر شاهد هستیم اینها صراحتا معتقد بودند که ایران برای ادامه حیات چاره‌ای جز تکیه به انگلستان و وابستگی به انگلستان ندارد. محمدعلی فروغی صراحتا در درس‌های مدرسه علوم سیاسی این را اعلام می‌کرد. بنابراین اینها در زمره وابستگان به سیاست انگلستان در ایران قرار گرفتند و کاملا هم نشان‌دار بودند یعنی معروف بودند به این گرایش و خانواده هم خانواده‌ای گسترده است. فرزندان محمدعلی فروغی می‌بینیم که چهار یا پنج تا از فرزندان او جزء دست‌اندرکاران رژیم پهلوی دوم می‌شوند و آنها هم عضو فراماسونری هستند، و سلطه این خانواده یا حضورش در ایگارش‌های ایران تا تقریبا سالهای نزدیک به انقلاب اسلامی تداوم داشت. نقش فروغی در روی کار آمدن رضاخان کاملا مشخص است. فروغی فردی بود که توسط شبکه جاسوسی انگلستان در کنار رضاخان قلدر گذاشته شد تا بتواند رفتارهای او را تا حدودی کنترل کند. چون رضاخان قرار بود از نخست‌وزیری به سلطنت برسد. حرکات و رفتار رضاخان اصلا شبیه کسی نبود که نخست‌وزیر است. در جریان جمهوری‌خواهی رضاخان خودش می‌آید در صحن مجلس با مردم گلاویز می‌شود و با شلاق مردم را می‌زند و مردم هم رضاخان را سنگ می‌زنند و حاضرین با تاسف و تعجب می‌گویند که ما تا الان ندیدیم رییس‌الوزاری را که بیاید با مردم درگیر شود و به زد و خورد با آنها و ضرب و شتم مردم بپردازد. می‌رود در مجلس و نمایندگان را مورد خطاب و عتاب قرار می‌دهد. بیرون یقه شهید مدرس را می‌گیرد و با ایشان دست به یقه می‌شود در هر صورت یک موجود عجیبی است که اینها با زور سعی کردند این را در مقام رییس‌الوزاری بنشانند. فروغی می‌آید برای اینکه یک مقدار رنگ و لعاب رسمی و دیپلماتیک به رفتار رضاخان بدهد و در جریان

تاجگذاری رضاشاه هم وی نقش اساسی را داشت. تاج را بر سر شاه می‌گذارد. مدام به رضاخان تلقین می‌کند که دست خدا از آستین تو بیرون آمده و مقدر است که تو ایران را به آن حیات باستانی گذشته‌اش برسانی. فروغی و اردشیر جی با همکاری یکدیگر در مغز خشک رضاخان باستان‌گرایی افراطی و اسلام‌ستیزی را القاء می‌کنند و جای می‌دهند. این دو فرد با همکاری یکدیگر رضاخان را به جایی می‌رسانند که بتواند آن خشونت گسترده را در ابعادی که عرض کردم انجام بدهد. در سالهای پایانی سلطنت رضاشاه، فروغی به‌نحوی خانه‌نشین می‌شود. این خانه‌نشینی فروغی را عده‌ای اینطور قلمداد می‌کنند که در واقع استمرار سعی کرد این مهره خودش را فعلا از صحنه بیرون ببرد که به‌نحوی برای او مقبولیت هم ایجاد شود، چون افکار عمومی گمان می‌کنند که این فرد مورد خشم و غضب رضاخان واقع شده و می‌توان از وی استفاده کرد. عده‌ای هم معتقدند که رضاخان در اوج دیکتاتوری دیگر نمی‌توانست دوستان سابق خود را نیز تحمل کند و واقعا مسایلی بین این دو تا بود. از مجموع نظرات می‌توان نتیجه گرفت مشکلاتی بین این دو بروز کرده بود، اما پشتوانه قوی فروغی که انگلیسیها بودند مانع از آزار رسیدن به فروغی شد. بعد از قتل عام مردم در گوهرشاد و اعدام داماد فروغی توسط رضاشاه، این کدورت بیشتر شد، رضاشاه به فروغی اهانت کرد، احتمالا رضاشاه دیگر احساس نمی‌کرد که نیازی به این افراد دارد و استمرار هم ترجیح داد او را فعلا کنار بکشد تا در موقع مناسب از آن استفاده کند که این موقع مناسب شهریور بیست و در جریان کنار گذاشتن رضاشاه است که خود رضاشاه به فروغی متوسل می‌شود و این نشان می‌دهد که این فرد چه جایگاهی دارد و می‌تواند پروژه انتقال سلطنت از رضاشاه به محمدرضا را در آن شرایط بحرانی مدیریت کند. آن شرایط بحرانی که بیگانگان دارند می‌آیند و از طرفی هم مردم واقعا از این سلسله منجر هستند و او می‌آید با کلی تعریف و تمجید از شاه جوان، به اصطلاح سعی می‌کند افکار عمومی را مشغول بکند دستگاه تبلیغاتی بریتانیا نیز با مطرح کردن بحث املاک و دارایی‌های رضاخان به‌نحوی مطبوعات را درگیر می‌کند و نوعی غفلت‌زدگی به‌نظر بنده در بین مردم به‌واسطه اقداماتی که آنها و عواملی نظیر فروغی انجام می‌دهد، به‌وجود می‌آید که زمینه استقرار و قدرت گرفتن محمدرضا شاه را بر اریکه سلطنت فراهم می‌کند.

● همانطور که می‌دانید جنگ جهانی دوم از سال ۱۹۳۹ آغاز شد و حدود پنج سال به درازا کشید.

در این مدت رهبران متفقین چند بار گرد هم آمدند، یکی از آنها کنفرانسی بود که در تهران پس از سقوط رضاخان برگزار شد. این کنفرانس را چگونه می‌توانیم تحلیل کنیم و روند کلی گردهم آمدن سران متفقین و اثراتی که کنفرانس تهران بر آینده ایران داشت چه بود؟
□ البته کنفرانس متفقین ۱۳۲۳ در تهران برگزار شد،

سران متفقین سه سال بعد از سقوط رضاشاه و خوب وقتی متفقین در جنگ توانستند پیشرفت‌هایی را بدست بیاورند و مطمئن شدند نسبت به پیروزی در جنگ، چند تا نشست داشتند، از جمله نشستی که در تهران برگزار کردند که معروف به نشست تهران شد. تهران هم شاید از این جهت انتخاب شد که بالاخره هیچکدام از سه قدرت بر سر حضور در آنجا اختلافی نداشتند یعنی نظرشان این بود که در یک جایی برگزار شود که هر سه کشور موافق باشند که این موافقت درخصوص تهران جلب شد. یکی از نتایج این نشست تاکید بر تخلیه ایران پس از پایان جنگ است که البته با پیوستن ایران به متفقین و قراردادی که در همان موقع منعقد شد، به‌نحوی بر تخلیه ایران اشاره کرده بودند اما در کنفرانس تهران مجدد بر این امر تاکید شد و بنا بود که ایران را تخلیه کنند. با پایان جنگ ما مواجه می‌شویم با عدم تمایل شوروی به تخلیه ایران و بحث‌هایی که در آذربایجان، ایران و در کردستان به‌وجود آمد و نوعی حرکت تجزیه‌طلبی را در ایران در این مقطع شاهد هستیم که هیچگونه پایگاه و جایگاه مردمی ندارد و مستقیما وابسته به بیگانگان است و بوسیله آنها و احزابی نظیر حزب توده حمایت می‌شود که با توجه به عدم مقبولیت این جریان در بین مردم ما می‌بینیم یک مخالفت گسترده عمومی در کشور به‌وجود می‌آید. رژیم پهلوی با توجه به اینکه بخشی از ایران می‌خواهد تجزیه شود و دولت به‌عنوان مسوول حکومت نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد، عکس‌العمل‌هایی نشان داد، شرایط بین‌المللی هم خیلی به نفع روسها نبود، چون ترومن در این دوره مخالفت جدی خودش را تجزیه ایران اعلام کرد، چون می‌توانست مقدمه‌ای باشد برای تجزیه خیلی از کشورهای منطقه که در مجموع به نفع منافع امریکا و انگلستان نبود. با توجه به مخالفت‌های گسترده مردمی و تحولات بین‌المللی و تحرکاتی که رژیم پهلوی به‌واسطه فشارهای داخلی از خودش بروز داد این حرکت تجزیه‌طلبی در نطفه خفه شد. فایده‌ای که اجلاس تهران داشت فقط همین تایید تخلیه ایران بود وگرنه به‌نحوی اینها توانستند نفوذ خودشان را در ایران هم تثبیت کنند که از جنبه‌های زیانبار اجلاس تهران است.

● آیا این عقیده که بعد از شهریور ۱۳۲۰ جریان روشنفکری با مولفه‌های آن و حرکت اسلامی آهسته آهسته به هم نزدیک شدند و اگر نقطه اوج آن ملی شدن صنعت نفت باشد، شما این مسأله را چقدر قبول دارید؟

□ ما ابتدا باید با جریان روشنفکری و جریان اسلامی در این دوره آشنا شویم. تکلیف حرکت اسلامی تقریبا روشن است این جریان تقریبا از یک انسجامی برخوردار است. هرچند تفاوت‌هایی هم در حرکت‌های اسلامی مشاهده می‌کنیم، اما در محتوای جریان خیلی ما اختلافی نمی‌بینیم، بیشتر اختلاف سلیقه و اختلاف در تشخیص مصادیق است. هدف این جریان بسط مفاهیم دینی، بازسازی نهادهای دینی و در برخی

از گرایش‌های آن ایجاد حکومت اسلامی و اجرای احکام اسلامی بود. اما در جریان روشنفکری ما طیف‌های مختلفی را مشاهده می‌کنیم، از روشنفکران چپ و غیردینی با دو گرایش عمده مارکسیستی و سوسیالیستی بگیریم تا بخشی از روشنفکران ملی‌گرا یا ناسیونالیست را مشاهده می‌کنیم. البته در بین نیروهای مذهبی هم نوعی گرایش روشنفکری را مشاهده می‌کنیم که این جریان هم دو طیف عمده دارد، یک طیف کاملاً منحرف که اصلاً قایل به تجدیدنظر اساسی در دین است و یک طیفی که ارتباط خودش را چندان با نیروهای مذهبی قطع نمی‌کند اما حرکتش خیلی منطبق با حرکت روحانیت و مرجعیت شیعه نیست.

بعد از شهریور بیست خواسته عمومی مردم خلاص شدن کشور از اشغال بیگانه، احیاء مشروطیت یعنی مشروط کردن سلطنت، کوتاه کردن دست انگلستان در ایران و ملی شدن صنعت نفت است. این مسایل تبدیل شده بود به یک خواسته عمومی، هر که با این خواسته همراهی و هم‌نوازی نشان می‌داد به‌نحوی از مقبولیت عمومی هم برخوردار می‌شد. این بستر خواسته‌ها و تمایلات مردم باعث شد که به‌نحوی بعضی از گروه‌های روشنفکری با گروه‌های مذهبی همسویی و هم‌نوازی پیدا کنند، مخصوصاً بحث خلاص شدن از شر استعمار انگلستان و ملی شدن صنعت نفت است. در این خصوص جلسات متعدد بین جبهه ملی و شخص دکتر مصدق با فداییان اسلام و آیت‌الله کاشانی هستیم، حتی در خصوص ترور رزم‌آرا این درخواست جبهه ملی از نیروهای فداییان اسلام است که اگر شما این کار را بکنید نفت ملی می‌شود، دست استعمار قطع می‌شود و نهایتاً آن اتفاق می‌افتد. بنابراین در این بستر ما نوعی همگرایی را مشاهده می‌کنیم. خواسته این طیف از جریان روشنفکری ملی کردن نفت و حفظ نظام مشروطه سلطنتی و مقید کردن شاه به سلطنت کردن و نه حکومت کردن و به اجرای احکام اسلامی توجه و علاقه‌ای نشان نمی‌دادند. اما جریان‌های اسلامی، هم در بی ملی کردن نفت هستند و هم قطعاً دست استعمار از ایران می‌خواهند هم اجرای احکام اسلامی و هم یک مبارزه بین‌المللی با استعمار و صهیونیسم را خواهند. برای مثال ما در این مقطع می‌بینیم آیت‌الله کاشانی بحث مبارزه با اسرائیل را مطرح می‌کند و بر علیه تحولات صهیونیستی در جهان اسلام سخنرانی می‌کند، شهید نواب صفوی هم در این زمینه فعال است، حتی برای جهاد در فلسطین عضوگیری می‌کند و خواهان اعزام نیروی رزمنده به فلسطین می‌شود. عحنه مبارزات ضد استعماری و ضد صهیونیستی در ایران در آن مقطع بسیار پرشور است. برخی از روشنفکران به شوروی یا آمریکا گرایش پیدا می‌کنند. آنها که به آمریکا گرایش پیدا می‌کنند نظیر جبهه ملی معتقد بودند که می‌شود از امکانات آمریکا برای کم کردن شر انگلستان استفاده کرد که این یک اشتباه استراتژیک بود در محاسبات نیروهای ملی که خودشان هم به این اذعان دارند، البته آنهایی که صداقت بیشتری دارند، اذعان دارند و معترف هستند که گرایش به سمت

امریکاییها اشتباه بود و پیچیدگی‌های نظام بین‌الملل را نمی‌دانستیم، از توافقات انگلیسیها و امریکاییها اطلاع نداشتیم، و با نفوذ گسترده کمپانی‌های نفتی و کانون‌های توطئه‌گر آشنا نبودیم. به همین جهت باز یک شکاف جدی بین نیروهای مذهبی و نیروهای روشنفکر در این دوره، مخصوصاً جبهه ملی بوجود آمد و متأسفانه تخریب گسترده‌ای هم توسط عوامل بیگانه و دشمنان در این خصوص صورت گرفت، تخریبی که این دو طیف را کاملاً از هم جدا کرد و به جایی رسید که مردم با نوعی بهت‌زدگی تحولات و وقایع منجر به کودتای ۲۸ مرداد را نظاره‌گر بودند. شخصیت‌های موجه و محترم در نزد مردم همه ملوک‌شده بودند و دیگر کسی نبود که بشود به آن اطمینان کرد یعنی مردم با اطمینان به او گوش دهند و بخواهند همان انسجامی را که در سی تیر ۱۳۳۱ از آن برخوردار بودند در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به معرض ظهور بگذارند. بنابراین ما در این مقطع ابتدا شاهد همگرایی این دو گروه با یکدیگر هستیم، که به شکل تلخی از هم جدا می‌شوند. در بین جریان‌های روشنفکری حزب توده را داریم که کاملاً نقشی مخرب در وحدت و انسجام ملی ما ایفا می‌کند، همچنین گرایش‌های ناسیونالیستی شوونیستی را داریم، یعنی خاک و خون‌پرستانه یا نژادپرستانه را داریم که آنها هم بر علیه این وحدت ملی دست به کارند و فعالیت مخربی دارند.

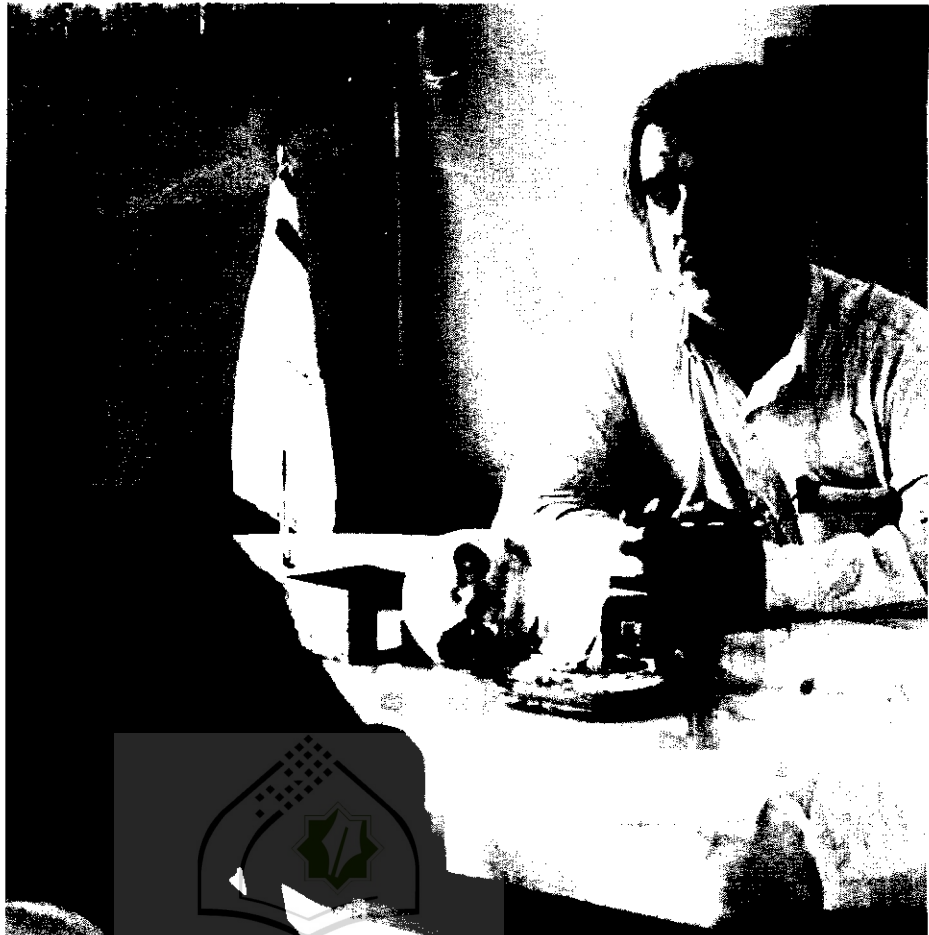
● به نظر شما، چه تشابهات و چه نقاط افتراقی می‌توان میان برخی رویداد های پس از شهریور ۱۳۲۰ و حوادث بعدی، خصوصاً جنگ هشت ساله در نظر گرفت؟

□ شهریور بیست و مسایل شهریور بیست به کلی با وضعیت ایران مخصوصاً در آستانه انقلاب اسلامی و بعد از انقلاب اسلامی متفاوت است، هم از جهت خصومت و دشمنی بین‌المللی و ابعاد آن و هم از جهت مسایل داخلی و منطقه‌ای ایران. ما در شهریور بیست از جهت مشروعیت داخلی با رژیم مواجه هستیم که از هیچ نوع مشروعیتی برخوردار نیست، حتی دست‌اندرکاران و حامیان آن رژیم هم در آن اواخر به نوعی واردگی دچار شده بودند و اگر سایه دیکتاتور بر سر آنها نبود، خیلی زودتر از اینها خودشان را از آن وضعیت خلاص می‌کردند. یعنی این رژیم در آن اواخر حتی در بین کارگزاران خودش هم مشروعیت نداشت، چه برسد در بین مردم، روحانیت و گروه‌های مختلف. یعنی حمله به ایران و اشغال ایران و خلع رضاخان از سلطنت در واقع بازاری بود شبیه بازاری که امریکاییها و انگلیسیها بر سر صدام درآوردند، ولی جنگ علیه ایران و اشغال بخشهایی از کشور ما بازاری نبود و اینها حمله کردند برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی و چندپاره کردن.

در دوره انقلاب اسلامی با مردمی‌ترین انقلاب جهان مواجه هستیم که با حضور گسترده مردم منجر به پیروزی انقلاب می‌شود و مردم برای پیروزی انقلاب و حفظ آن، بچه‌های خودشان را می‌دهند، سرمایه‌های خودشان را می‌دهند، یعنی مال، جان، اولاد و همه چیز

به تعبیر سرگوراولی، برای حفظ منافع انگلستان در هندوستان می‌بایست ایران در توحش و بربریت نگاه داشته شود بنابراین سیاست انگلستان در این دوره نگره داشتن ایران در بربریت برای حفظ هندوستان است

رضاخان وظیفه داشت پس از کودتای ۱۳۹۹ به حیات سلسله قاجار خاتمه دهد. وی در ۱۳۰۴ این کار را می‌کند و سلسله قاجار برداشته می‌شود، در نتیجه حکومت بومی و حکومتی که بالاخره از دل تحولات و مناسبات همین کشور برآمده بود برکنار می‌شود و حکومت صدر صد وابسته پهلوی به وجود می‌آید و برای اولین بار ما شاهد ظهور رژیم در ایران هستیم که بیگانه آن را بر سر کار آورده است.



خودشان را در راه انقلاب فدا می کنند برای اینکه انقلاب را حفظ کنند. از لحاظ زمانی مدت جنگ با آن جنگ در شهر یور بیست اصلا قابل مقایسه نیست. دفاع ما با آن جنگ اصلا قابل مقایسه نیست، ما در آن جنگ اصلا نتوانستیم هیچ دفاعی بکنیم ولی در جنگ هشت ساله شما می بینید زنان شهرهای مرزی ایران با چوب و چماق می روند و با سربازان بعثی درگیر می شوند. دهقانان و کشاورزان می روند و درگیر می شوند. از اقصی نقاط ایران شما می بینید که حتی نوجوانان می روند درگیر می شوند. نوجوانی را می بینید که شناسنامه اش را دستکاری می کند برای اینکه بتواند اعزام شود و اعزام می شود و شهید می شود. این حضور گسترده را ما اصلا در آن دوره نداریم، این بازمی گردد به مشروعیت نظام و رهبری نظام در نزد مردم و اینکه همه گوش به فرمان رهبری نظام بودند برای مقابله با دشمن آنجا مردم آرزو می کردند که یک دستی بیاید و شر رضاخان را از سرشان کوتاه کند. اما در انقلاب و جنگ مردم از مسوولین هم جلوتر حرکت می کنند. از جهت ابعاد بین المللی قضیه هم باز جنگ هشت ساله ما با وضعیت جهان در شهر یور بیست اصلا قابل مقایسه نیست، در جنگ هشت ساله عرض کردم سی و شش کشور با ما درگیر می شوند. در آن جنگ دو قدرت روس و انگلیس و امریکاییها هم در نهایت به عنوان موید اینها وارد ایران می شوند و ما خیلی هم درگیری نداریم. وضع ارتش و نیروهای مسلح با آن

عثمانی با نیت شوم تصاحب بخش هایی از کشور وارد خاک ما شده بود. انگلستان همین طور ، روسیه هم همین طور و واقعا اگر سقوط امپراتوری تزاری صورت نمی گرفت و اگر عنایت خداوند و مقاومت مردمی و مقاومت علما نبود قطعا ایران دچار تجزیه می شد و سرنوشت بسیار بدی پیدا می کرد

دوره فرق می کند، در آن دوره نیروهای مسلح بعد از سه روز مقاومت کلا فرمان ترک مقاومت صادر می شود و تسلیم می شوند و به خانه های خودشان می روند. اما در اینجا می بینیم که با اینکه ارتش در حال بازسازی خودش است و ما انقلاب را از سر گذراندیم و ناگزیر بودیم که یکسری تصفیه در نیروهای نظامی داشته باشیم، می بینیم که ارتش، سپاه، بسیج و نیروهای مقاومت مردمی به سرعت خودشان را سازماندهی می کنند و به جای اینکه به خانه های خودشان بروند به صحنه های نبرد می شتابند و آن مقاومت جانانه را انجام می دهند. مقاومت در شهرهای ما باز قابل مقایسه با آن دوره نیست. شما خرمشهر را می بینید، بدون هیچ امکانی حدود سی وهفت روز دفاع می کند. در حالی که یک چنین دفاعی را ما در هیچ قسمت از کشورمان در آن دوره شاهد نیستیم به همان دلایلی که عرض کردم، گسست بین مردم و حکومت و تلاش حکومت برای نابود کردن توانایی های مردم باعث شده که ما در آن دوره مقاومت نبینیم اما در این دوره وضعیت متفاوتی با آن را شاهد هستیم.

● این احتمال را که ما باز هم با خطری از این دست مواجه شویم چقدر می دانید؟

□ تهدید دشمن علیه ایران و نظام اسلامی جدی است، آنها تا الان یک چیزی حدود بیست و پنج سال است که در صدد سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ایران و براندازی هستند، یک چیز تازه ای نیست ولی ابعاد توطئه ها افزایش یافته و نزدیکی شان به مرزهای ما نسبت به بیست و پنج سال پیش خیلی بیشتر و در واقع خطرناکتر شده است، بیست و پنج سال پیش وضعیت در افغانستان با الان تفاوت داشت. الان در افغانستان شاهد حضور گسترده نظامیان امریکایی هستیم، و در مرزهای ایران و افغانستان، ایران و عراق، ایران و جمهوری آذربایجان، ایران و ترکیه و پاکستان و برخی کشورهای عربی شاهد فعالیت سازمانهای جاسوسی امریکایی و اسرائیلی بر علیه کشور عزیزمان ایران هستیم، هر چند آنها در باتلاقی در افغانستان و عراق گرفتار شده اند اما در عین حال تهدیدی برای منافع ملی ما محسوب می شود که می تواند برای ایران خطرناک باشد... البته با مقبولیت و مشروعیت مردمی نظام بعید است که استکبار جهانی در کوتاه مدت در صدد حمله نظامی به کشور باشد، اما تلاش برای براندازی همان طور که از ابتدای انقلاب شاهد آن بوده ایم ادامه داشته و دشمن سعی دارد با تشدید اختلافات و مشکلات داخلی و تشدید فشارهای بین المللی و تحریم اقتصادی و... نظام اسلامی را تضعیف نماید. در این شرایط هوشیاری در مقابل توطئه های دشمن و عوامل جاسوسی داخلی و خارجی آن، تلاش برای رفع تنشها و اختلافات، تلاش برای رفع معضلات مردم، کوشش برای افزایش توان دفاعی کشور از لحاظ تسلیحاتی و پشتیبان مردمی، حرکت در جهت رساندن پیام انقلاب اسلامی به افکار عمومی جهان و تنش زدایی با کشورهای منطقه از جمله مسایل ضروری نظام است.